

در ماجرای نشست غیرمتعهدها در بغداد، یک قهرمان نظامی چگونه دست دیپلماسی را گرفت

# پرنده‌ای در آسمان بغداد

جنگنده دوران پس از رفع عیب، به پرواز درآمده است. به این ترتیب ۲ فروند جنگنده «ف۴» با هدایت خلبانان دوران و اسکندری و همچنین خلبان دومی منصور کاظمیان و خلبان باقری به طرف بغداد به پرواز درآمدند و من نتوانستم در این عملیات حضور یابم. ماجرای این مأموریت که خلبان عباس دوران در آن به شهادت رسید از زبان همکار و همراهش منصور کاظمیان نیز خواندنی است: «هوایمای شماره ۱» من بودم و عباس دوران. «هوایمای شماره ۲» محمود اسکندری بود و ناصر باقری و «هوایمای شماره ۳»، توانگریان و خسروشاهی که البته قرار شده بود هوایماهای شماره یک و ۲ به عمق خاک عراق و شهر بغداد بروند و علاوه بر بمباران پالایشگاه «الدوره» دیوار صوتی این شهر را نیز بشکنند و هوایمای شماره ۳ نزدیک مرز به عنوان پشتیبان و نیروی جایگزین مستقر شود تا در صورت بروز هرگونه مشکلی برای این دو هوایما، عملیات را ادامه دهد. ما به سمت بغداد پرواز کردیم. تقریباً ۱۵ کیلومتری بغداد بودیم که با دیوار آتش و پدافند دشمن روبرو شدیم و در همین فاصله چند گلوله به هوایماها ماسا اصابت کرد. وقتی این گلوله‌ها به هوایماها ماسا اصابت کرد، عباس به من گفت چراغ موتور سمت راست روشن شده و ظاهراً موتور از کار افتاده است. به عباس گفتم چاره‌ای نیست و باید به عملیات ادامه دهیم، زیرا در آن شرایط اگر باز می‌گشتم دوباره در دیوار آتش دشمن قرار می‌گرفتم، بنابراین به سمت جنوب شرقی شهر بغداد که پالایشگاه «الدوره» در آنجا بود ادامه مسیر دادیم و با اینکه پدافند دشمن بسیار قوی بود تمام بمبها را روی این پالایشگاه تخلیه کردیم. بعد از تخلیه بمبها مسیری را ادامه دادیم که دقیقاً به سمت همان هتلی ختم می‌شد که قرار بود کنفرانس غیرمتعهدها در آن برگزار شود. زمانی که ما بمبها را روی پالایشگاه دوره می‌ریختم آتش بی‌امان و شدید دشمن قطع نمی‌شد. در همان موقع بود که هوایما مورد اصابت چند گلوله دیگر قرار گرفت و قسمت عقب آن به طور کلی از بین رفت. وقتی به پشت سرم نگاه کردم پالایشگاه را دیدم که در آتش می‌سوزد. در آن لحظه بود که دیدم قسمت دم هوایما تا وسط کابین از بین رفته و در آتش می‌سوزد. دیگر حتی فرصت نشده که به عباس این قضیه را بگویم و نمی‌دانم چطور شد که صندلی من به بیرون پرت شد. درست نمی‌دانم اما قبل از اینکه بخواهم به عباس بگویم که قسمت عقب هوایما از بین رفته صندلی به بیرون پرت شده بود. نمی‌دانم آیا عباس بود که این کار را کرد (چون چند لحظه قبل از آن بشدت اصرار داشت که من هوایما را ترک کنم) یا آتشی که در قسمت وسط کابین بود باعث این قضیه شده بود. در هر

حمله‌ور شوند و فانتوم سوم در همان جا منتظر ماند تا در صورت نیاز به آنها بپیوندد. امیرسرتیپ دوم خلبان بازنشسته اکبر توانگریان یکی از خلبانان این عملیات می‌گوید بر اساس برنامه‌ریزی به عمل آمده و در سحرگاه ۳۰ تیرماه ۱۳۶۱ سه فروند «ف۴» به همراه ۶ خلبان روی باند پرواز حاضر شدند و قرار بر این شد اگر هوایماها هنگام برخاستن با مشکل مواجه شود، ۲ جنگنده دیگر به طرف بغداد به پرواز درآیند. توانگریان می‌افزاید: وقتی به طرف جنگنده‌های روی باند می‌رفتم، به عباس گفتم هر وقت هنگام اجرای عملیات لازم شد، با کشیدن دستگیره خروج اضطراری، هوایما را ترک کن و لسی او گفت من این کار را انجام نمی‌دهم. دقایقی بعد ۳ جنگنده روی باند به حرکت درآمدند که خوشبختانه هوایماها دوران با مشکل مواجه شد، من بلافاصله به خلبان اسکندری گفتم «برو جلو» لحظاتی بعد شهید یاسینی از داخل برج کنترل به من اعلام کرد چتر جنگنده من باز شده است و نمی‌توانم بروم. در همین هنگام خطرناک‌ترین صحنه کار پروازم را با عبور جنگنده دوران از فاصله کمتر از یک مترام دیدم و متوجه شدم

گروه یادآور: «حتی پرنده‌ای جرأت ندارد در آسمان بغداد پرواز کند» رژیم بعث با تکرار این جمله در رسانه‌ها، تلاش می‌کرد بغداد را برای برگزاری هفتمین کنفرانس سران جنبش غیرمتعهدها امن نشان دهد. صدام به دنبال این بود با برگزاری این کنفرانس در بغداد، شرایط سیاسی را به نفع خود تغییر دهد. او در مصاحبه با روزنامه «الدوره» گفته بود: «این جنگ به‌خاطر فتح و تصرف چند صد کیلومتر اراضی خاک ایران نیست و همه چیز محدود به اهداف نظامی نمی‌شود، بلکه از جنبش به‌خاطر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران است. صدام برای رسیدن به این هدف، به غیر از حمله نظامی از فشارهای سیاسی و جلب حمایت کشورهای دیگر در منطقه و جهان برای ادامه تجاوز به ایران استفاده می‌کرد. تا پیش از آزادسازی خرمشهر، رژیم بعث به دلیل تصرف بخش‌هایی از خاک ایران و داشتن دست برتر در جنگ، می‌توانست از فشارهای سیاسی نیز بهره ببرد اما با آزادسازی خرمشهر در خرداد ۶۱، اوضاع بین‌المللی و تحلیل‌ها درباره جنگ ایران و عراق تغییر کرد. نگرانی از شکست رژیم بعث باعث شده بود برخی کشورها تقاضای آتش‌بس را نیز پیگیری کنند. ضعف صدام در آن مقطع باعث شد تلاش‌ها برای برگزاری



صدام برای امن نشان دادن بغداد برای برگزاری نشست غیرمتعهدها گفته بود: «حتی پرنده‌ای جرأت ندارد در آسمان بغداد پرواز کند»

کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در بغداد بیشتر شد، چرا که رژیم بعث می‌توانست از فرصت عدم حضور ایران استفاده کند و با صدور بیانه یا چیزی شبیه آن، همه چیز را به نفع خود تغییر دهد. جمهوری اسلامی ایران که در نشست قبلی یعنی در ششمین کنفرانس سران جنبش غیرمتعهدها (که از ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۹ در هاوانا، پایتخت کوبا برگزار شده بود) برای نخستین‌بار حضور پیدا کرده بود، مورد استقبال کنفرانس قرار گرفت. انقلاب ایران در ۳ ماهه ۱۳۶۰، ۱۴۰ و ۱۴۱ بیانه سیاسی کنفرانس هاوانا مورد بررسی و تقدیر قرار گرفت و پس از آن حضور ایران در جنبش عدم تعهد به رسمیت شناخته شد. محل اجلاس بعدی کنفرانس غیرمتعهدها که باید در ۱۹۸۲ برگزار می‌شد، بغداد بود. این در حالی بود که رژیم بعث از سپتامبر ۱۹۸۰ یک جنگ تمام‌عیار را به ایران تحمیل کرده بود با نزدیک شدن به زمان برگزاری اجلاس هفتم، جمهوری اسلامی ایران برای مخدوش کردن اعتبار بین‌المللی که صدام در پی آن بود، فعالیت‌های دیپلماتیکی را برای تغییر محل کنفرانس آغاز کرد. این فعالیت‌ها از نشست ۴ روزه وزیران خارج در سپتامبر ۱۹۸۱ در بلغراد آغاز شد. ایران و سوریه در این نشست خواستار تغییر محل کنفرانس شدند. بغداد پس از این اتفاق از دفتر هماهنگی خواست که برای مساله میزبانی تشکیل جلسه دهد. ۱۶ مه ۱۹۸۲ هند رسماً آمادگی خود را برای میزبانی اعلام کرد. شرایط جنگ میان ایران و عراق باعث شد تا سپتامبر ۱۹۸۲ که موعد برگزاری کنفرانس بود، هنوز محل کنفرانس رسماً اعلام نشود. به همین دلیل ریاست کوبا بر جنبش عدم تعهد برای ۶ ماه دیگر تمدید و قرار شد نشست در مارس ۱۹۸۳ برگزار شود. عراق برای عدم تغییر محل کنفرانس تلاش‌های بسیاری کرد و بارها اعلام کرد «بغداد کاملاً امن است». پس از این مرحله است که ایجاد نامی در بغداد در دستور کار جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد.

امیرسرتیپ خلبان بازنشسته رضا رضضانی در گفت‌وگویی در تشریح این عملیات می‌گوید: تیرماه سال ۶۱ و پس از آنکه تلاش سیاسی برای جلوگیری از برگزاری اجلاس عدم تعهد در عراق به نتیجه نرسید، قرار بر این شد این کار با یک اقدام نظامی به نتیجه برسد که طی آن دکتر ولایتی وزیر خارجه وقت با ارسال نامه‌ای، موضوع را به رئیس‌جمهوری وقت اعلام



تیرماه سال ۶۱ و پس از آنکه تلاش سیاسی برای جلوگیری از برگزاری اجلاس عدم تعهد در عراق به نتیجه نرسید، قرار بر این شد این کار با یک اقدام نظامی به نتیجه برسد که طی آن دکتر ولایتی وزیر خارجه وقت با ارسال نامه‌ای، موضوع را به رئیس‌جمهوری وقت اعلام کرد

صورت چشم‌مان سیاهی رفت و دیگر هیچ چیز ندیدم. وقتی به هوش آمدم به عنوان اسیر در وزارت دفاع عراق بودم. بعد از ۲ ماه یک سرپاز عراقی که گه‌گاه وزارت دفاع عراق بود به من گفت هوایماها شما را دیدیم که آتش گرفته بود. یک چتر باز شد و بعد از چند ثانیه هوایما به هتل محل برگزاری کنفرانس غیرمتعهدها برخورد کرد. تازه فهمیدم عباس صندلی خودش را به بیرون پرت نکرده و پس از برخورد هوایما با ساختمان هتل به شهادت رسیده است. وقتی خبر شهادت عباس دوران را شنیدم به یاد صحبت‌های شب قبل از عملیات افتادم که به من گفت: «منصور جان اگر وقت هوایما دچار مشکلی شد تو خودت را به بیرون پرت کن و منتظر من نمان، چون من باید در هوایما بمانم و مأموریتم را به اتمام برسانم». صدام که با ترسو خواندن خلبان ایرانی گفته بود «هیچ خلبان ایرانی جرأت نزدیک شدن به آسمان بغداد برای برهم زدن اجلاس را ندارد»، آبروی خود را بر یاد رفته می‌بیند. پس از این عملیات در اواسط ژوئیه ۱۹۸۲ بود که سازمان وحدت آفرینا هم اعلام کرد بغداد محل مناسبی برای گردهمایی غیرمتعهدها نیست. پس از آن نیز کوبا اعلام کرد کنفرانس سران در بغداد تشکیل نخواهد شد. پیشنهاد عراق برای میزبانی کنفرانس وزیران خارجه هم که قرار بود قبل از اجلاس سران برگزار شود، مورد استقبال قرار نگرفت. سرانجام در سپتامبر ۱۹۸۲ فیدل کاسترو طی نامه‌ای رسماً اعلام کرد اجلاس بعدی در دهلی‌نو، هفتم مارس ۱۹۸۳ تشکیل خواهد شد و همه کشورهای عضو با این تصمیم موافقت کرده‌اند.



سند گواهی فوت (شهادت) سرلشکر خلبان عباس دوران: «به هیأت صلیب سرخ در بغداد/موضوع/ گواهی فوت با توجه به اعلام کمیته دائمی قربانیان جنگی نمونه‌ای از گواهی فوت سرهنگ دوم عباس دوران خلبان ایرانی که هوایماهاش در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۸۲ میلادی سقوط کرد برای شما ارسال می‌شود. در این گواهی تاریخ و علت فوت نیز بیان شده است. امید است که اقدامات لازم در این زمینه انجام شود... با تشکر. پیوست‌ها گواهی فوت / رئیس کمیته دائمی قربانیان جنگی.»

مبادله کنیم. آماری که داشتیم حاکی از این بود که پیکر شهید دوران هم در این میان باشد. روزی که می‌خواستیم از تهران بیایم، قصد کردم و گفتم باید نخستین شهیدی که بر بالین او حاضر می‌شوم شهید دوران باشد. تشریفات نظامی یگان در خط انجام شد. رستم داخل سالن و دیدم تا سقف ۵۶۰ تابلو را دور تا دور چیده‌اند و بخشی هم مجهول‌الیه بودند. چشم‌مان با رستم و به سمت تابلو شهید عباس دوران رستم که روی تابلوش نوشته بود: «طیار ایرانی: عباس دوران» با قلم سبزی روی آن از تصحیح کردم و نوشتم: «خلبان ایرانی: عباس دوران، شیرمردی که در قلب بغداد حماسه آفرید». بخشی از بند حمایل، چتر نجات و بخشی از یکی از کفش‌های خلبانی او باقی مانده بود که همه را داخل تابلو گذاشته بودند.»

بعد از ۲۰ سال در تیرماه ۱۳۸۱ بنیای پیکر شهید دوران توسط کمیته جست‌وجوی مفقودان به میهن منتقل شد و در پنجم مرداد ۱۳۸۱ طی مراسمی رسمی با حضور مسؤولان کشوری و لشکری، خانواده شهید و بستگان در میدان صبحگاه ستاد نیروی هوایی، بر دوش هم‌زمان خلبانش تشییع شد. تنها قطعه‌ای از استخوان که با همراه تکه‌ای از پوتین شهید عباس دوران به میهن بازگشت و روز دهم مردادماه سال ۱۳۸۱ خانواده‌اش او را در شیراز، به خاک سپردند.

سردار باقرزاده، جزئیاتی از خاطره تبادل پیکرهای شهدا در این روز تاریخ‌ساز را اینطور روایت می‌کند: «در یکی از مقاطع دوران صلح، قرار بود تعدادی از شهدایی را که در اردوگاه‌ها به شهادت رسیده بودند، با اجساد سربازان عراقی که در ایران فوت کرده بودند،

## آخرین یادداشت و آخرین مکالمه

ناصر باقری کابین عقب جنگنده زنده‌یاد امیر سرتیپ «محمود اسکندری» در عملیات بغداد بود؛ همان عملیاتی که نام شهید عباس دوران را در تاریخ جاودان کرد و هم‌رمز دیگرش منصور کاظمیان به اسارت درآمد. اما اسکندری هوایمای زخمی را از دومین دیوار دفاعی غیرقابل عبور جهان به سلامت به پایگاه بازگرداند. خلبان ناصر باقری درباره آن لحظات روایت می‌کند: «قرار بود تحت هر شرایطی سکوت رادیویی در طول عملیات حفظ شود اما بالاخره دوران و کاظمیان به ناچار سکوت رادیویی را شکستند. عباس روی رادیو گفت: «ها را زندا» محمود اسکندری خلبان هوایمای دوم همراه عباس دوران جواب داد: «عیبی ندارد، ما را هم زندا پشت سر من ادامه مسیر بدهید». دوران جواب داد: «موتور شماره ۲ من آتش گرفته و دیگر نمی‌توانم ادامه بدهم!» اسکندری جواب داد: «بهبات تلاش تان را بکنید و اگر نتوانستید ادامه بدهید بپرید بیرون». اما بعد از این مکالمه دیگر هیچ پاسخی از جانب فانتوم دوران و کاظمیان دریافت نشد. این آخرین باری بود که صدای عباس دوران را شنیدیم، تا آخرین لحظه آرام و با خونسردی حرف می‌زد و هیچ ترسی در صدایش نبود». شدت آسیب برخورد موشک زمین به هوای عراقی به موتور فانتوم چنان بود که هوایمای دوران و کاظمیان نتوانست پشت سر اسکندری ادامه مسیر بدهد. عباس قبل از آغاز عملیات گفته بود: «اگر هوایماهاش را بزنند بیرون نخواهد پرید». یکی از خلبانان بود که صدام او را به نام می‌شناخت و آرزو داشت او را در اسارت ببیند اما داغ این آرزو به دلش ماند. اسکندری با وجود آسیب شدید هوایما و در شرایطی که گلوله ضدهوایی با شگفتن کابین در شانه‌اش جاخوش کرده بود، مثل همیشه با مهارت توصیف نشدنی خود از جنم بغداد خارج شد و به ایران بازگشت. جرات باقری شدیدتر از اسکندری بود، خونریزی شدیدی از ناحیه کتف و گردن داشت. وارد آسمان ایران که شدند اعلام تک فروندی بودن پرواز، پایگاه سوم شکاری را در سکوتی مرگبار فرو برد. داغ عباس دوران چون گلوله‌های آتشین انگار در پایگاه به زمین آمده و نفس کشیدن را برای همه سخت کرده بود. هوایماها سورخ سورخ شده اسکندری روی باند پایگاه آرام گرفت. هر دو خلبان غرق در خون به کمک پرسنل پایگاه از کابین پیاده شدند. اسکندری روی بغداد چنان کف زمین خوابیده پرواز کرده بود که اکثر گلوله‌های ضدهوایی و ترکش‌ها به‌جای شکم هوایما به کناره و روی هوایما خورده بود، اسکندری تا قبل از پرواز آشنایی و برخورد زیادی با عباس دوران نداشت ولی به گفته خودش در همان زمان کوتاه قبل از مأموریت جذب شخصیت و منازات عباس شده بود. گویی که محمود یک دوست صمیمی و یار قدیمی خود را از دست داده بود. اسکندری نخستین حرفی که پای پله هوایما زد مثل آب سردی تنها روزنه‌های امید بچه‌ها را به غمی سنگین بدل کرد. او گفت: «عباس هم رفت!» آن روز نخستین و آخرین مرتبه‌ای بود که پرسنل نیروی هوایی اشک را روی صورت جاویدنام امیر سرتیپ محمود اسکندری دیدند. دوران در دفتر خاطراتش نوشته بود: «مأموریت خطرناکی است. حتی ممکن است دیگر زنده برنگردم. اما من خودم داوطلبانه خواست‌ام که این مأموریت را انجام بدهم. تا ۲ ماه دیگر از این جنگ ۲ سال می‌گذرد. من دوستان زیادی را در این مدت از دست داده‌ام؛ چه آنها که شهید شدند یا اسیر یا آنهايي که جسدشان پیدا نشده».



## پشت میز نشینی برای من مثل مردن است



نرگس خاتون (مهنزان) دلیری همسر شهید عباس دوران روایت می‌کند: «مسئولان نیروی هوایی به دلیل پروازهای زیاد عباس، تصمیم گرفتند او را به تهران منتقل کنند که او موافقت نکرد. گفت من به تهران نمی‌روم. پرواز را دوست دارم و می‌خواهم به مردم خدمت کنم. همیشه به من می‌گفت از پول این مردم من دوره دیده‌ام و خلبان شدم. گاهی به من می‌گفت: آیا می‌دانید از پول این مردم و این کشور چقدر برای ما خرج کردند و ما را فرستادند آمریکا تا دوره ببینیم؟ من هرگز نمی‌توانم عقب‌نشینی کنم. یکی می‌گوید نمی‌خواهم پرواز کنم و نمی‌روم. من هم می‌گویم؛ پس چه کسی برود؟ چه کسی از کشور دفاع کند؟» شهید دوران در خاطرات هشتم تیر ۱۳۶۰ می‌نویسد: «دلیم نمی‌خواهد از سختی‌ها با همسرم حرفی بزنم. دلم می‌خواهد وقتی خانه می‌روم جز شادی و خنده چیزی با خودم نبرم؛ نه کسلب باشم، نه بی‌حوصله و خودآلود تا دل همسرم هم شاد شود. اما چه کنم؟ نسبت به همه چیز حساسیت پیدا کرده‌ام. معده‌ام درد می‌کند. دکتر می‌گوید فقط ضعف اعصاب است. منظور می‌توانم عصبانی نشوم؟ آن روز وقتی بلوار نزدیک پایگاه هوایی شیراز را به

بعد از ۲۰ سال در تیرماه ۱۳۸۱ بنیای پیکر شهید دوران توسط کمیته جست‌وجوی مفقودان به میهن منتقل شد و در پنجم مرداد ۱۳۸۱ طی مراسمی رسمی با حضور مسؤولان کشوری و لشکری، خانواده شهید و بستگان در میدان صبحگاه ستاد نیروی هوایی، بر دوش هم‌زمان خلبانش تشییع شد. تنها قطعه‌ای از استخوان که با همراه تکه‌ای از پوتین شهید عباس دوران به میهن بازگشت و روز دهم مردادماه سال ۱۳۸۱ خانواده‌اش او را در شیراز، به خاک سپردند.

## خلبان ایرانی: عباس دوران

مبادله کنیم. آماری که داشتیم حاکی از این بود که پیکر شهید دوران هم در این میان باشد. روزی که می‌خواستیم از تهران بیایم، قصد کردم و گفتم باید نخستین شهیدی که بر بالین او حاضر می‌شوم شهید دوران باشد. تشریفات نظامی یگان در خط انجام شد. رستم داخل سالن و دیدم تا سقف ۵۶۰ تابلو را دور تا دور چیده‌اند و بخشی هم مجهول‌الیه بودند. چشم‌مان با رستم و به سمت تابلو شهید عباس دوران رستم که روی تابلوش نوشته بود: «طیار ایرانی: عباس دوران» با قلم سبزی روی آن از تصحیح کردم و نوشتم: «خلبان ایرانی: عباس دوران، شیرمردی که در قلب بغداد حماسه آفرید». بخشی از بند حمایل، چتر نجات و بخشی از یکی از کفش‌های خلبانی او باقی مانده بود که همه را داخل تابلو گذاشته بودند.»

سند گواهی فوت (شهادت) سرلشکر خلبان عباس دوران: «به هیأت صلیب سرخ در بغداد/موضوع/ گواهی فوت با توجه به اعلام کمیته دائمی قربانیان جنگی نمونه‌ای از گواهی فوت سرهنگ دوم عباس دوران خلبان ایرانی که هوایماهاش در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۸۲ میلادی سقوط کرد برای شما ارسال می‌شود. در این گواهی تاریخ و علت فوت نیز بیان شده است. امید است که اقدامات لازم در این زمینه انجام شود... با تشکر. پیوست‌ها گواهی فوت / رئیس کمیته دائمی قربانیان جنگی.»